



پیش‌نیاز معلّمی؛ کودک‌شناسی

در این بخش، در دوره‌ی قبل مجله، با معلمان باتجربه و عاشقی گفت‌وگو کردیم که در دوره‌ی ابتدایی خدمت می‌کردند. امسال قصد داریم به سراغ معلمان جوانی برویم که اولین سال معلّمی خود را تجربه می‌کنند. در اولین شماره‌ی امسال مجله، با معلم جوان، **مریم کرپوند**، آموزگار پایه‌ی دوم «دبستان پسرانه‌ی سرافراز» از شهرستان اسلام‌شهر، آشنا می‌شویم؛ معلّمی که معتقد است، معلم ابتدایی قبل از آنکه معلم باشد، باید کودک‌شناس باشد.

● چطور شد به معلّمی روی آوردید؟

از کودکی به معلّمی علاقه‌مند بودم و غالباً در بازی‌هایم معلم می‌شدم. یک سال بعد از دریافت دیپلم در رشته‌ی کارشناسی علوم تربیتی، گرایش دبستان، در پردیس نسبیبه‌ی فرهنگیان دانشگاه فرهنگیان تهران قبول شدم.

● برای معلم شدن چه مسیری را طی کردید؟

بعد از قبولی در کنکور، با مشورت پدرم که او هم معلم بود، تصمیم گرفتم به دانشگاه فرهنگیان بروم و در همین رشته درس بخوانم. به نظر خواست خدا بود که مرا در این مسیر قرار داد. از ترم دوم دانشگاه که واحدهای کارورزی داشتیم و از نزدیک با بچه‌ها ارتباط برقرار کردم، معصومیت و صداقت آن‌ها مرا به معلّمی بیشتر علاقه‌مند کرد. در حال حاضر سال اول معلّمی را می‌گذرانم.

● تحصیلات شما چند سال طول کشید؟

رشته‌ی کارشناسی علوم تربیتی چهار سال معادل هشت ترم است، اما من برای اینکه بتوانم مهرماه سر کلاس حاضر شوم، با هفت ترم تمام کردم.

● در دانشگاه احساس خلأ آموزشی می‌کردید؟

به جز کارورزی که آن هم یک روز در هفته برگزار می‌شد، همه‌ی درس‌ها نظری بودند. به نظر دانشجوی علوم تربیتی باید به کلاس درس دسترسی بیشتری داشته باشد و درس‌های عملی بیشتری را بگذراند.

● از اولین روز کارتان بگویید؟

من به پوشش و ظاهرم به‌عنوان معلم اهمیت زیادی می‌دهم. در دوران تحصیل خودم، همیشه معلمان خوش‌پوش با ظاهر آراسته را بیشتر دوست داشتم. بنابراین، از شب قبل لباس‌هایم را آماده کردم. در طول شب، به خاطر هیجان و استرس، چند بار از خواب بیدار شدم. بالاخره صبح که شد، من زودتر از بچه‌ها وارد مدرسه شدم. با خوش‌رویی وارد کلاس شدم و گفتم: «سلام آقاهای با شخصیت». خوش‌حالی را در صورت‌های معصوم آن‌ها می‌دیدم. چیزی که آن‌ها را شگفت‌زده کرده بود، این بود که معلمشان جوان است.

● تفاوت کارآموزی با کلاس واقعی چه بود؟

خیلی تفاوت داشت. در کلاس‌های کارورزی، معلم از قبل به دانش‌آموزانش گفته بود ما می‌خواهیم به کلاسشان برویم، اما در کلاس واقعی همه چیز واقعی بود و هماهنگی قبلی وجود نداشت.

● آیا الان احساس می‌کنید چیزهایی باید می‌آموختید

که نیاموخته‌اید؟

برای کارورزی ما را به مدرسه‌های خوب تهران می‌بردند و برای معلّمی به مدرسه‌های محروم تهران رفتیم. به نظر، بهتر است در دوره‌ی کارورزی کارآموز را به مدرسه‌هایی با بافت‌های فرهنگی متفاوت ببرند تا او به‌عنوان معلم مدرسه‌های مناطق متفاوت را ببیند و با بافت هر منطقه آشنا شود. تدریس در هر منطقه متفاوت است.



۳. با آن‌ها مقتدر و در عین حال با مهربانی رفتار کنند. من وقتی رفتار ناپسندی از آن‌ها می‌بینم، رفتارم را با آن‌ها تغییر می‌دهم تا متوجه اشتباهشان بشوند.
۴. برای وضع قوانین کلاسی با آن‌ها مشورت کنند و در نهایت قوانین کلاسی را همراه خود دانش‌آموزان وضع کنند.
۵. برای بچه‌ها خاطرات خوشی را رقم بزنند. برای مثال، در آخر سال تحصیلی، برای هر دانش‌آموز یادداشتی جداگانه، با توجه به شخصیت او، بنویسند و به او بدهند.

● از تجربه‌های درس آموز خود بگویید.

فکر می‌کنم معلمان جدید بیشتر از هر چیز به تجربه نیاز دارند که کم کم و با گذر زمان باید کسب شود. شاید در سال‌های اول تدریس فراموش می‌کنیم مخاطبانمان بچه‌هایی هستند که باید همه چیز را با جزئیات برایشان توضیح دهیم. دانش‌آموزان ابتدایی معلمانشان را الگوی تمام و کمال می‌دانند و صحبت‌های معلم را حتی به صحبت‌های پدر و مادرشان ترجیح می‌دهند.

● چشم‌اندازتان از حرفه‌ی معلمی چیست؟

معلم ابتدایی، قبل از اینکه معلم باشد، باید کودک‌شناس و تا حدودی با روان‌شناسی کودکان آشنا باشد. اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است که من بعد از فارغ‌التحصیلی از کارشناسی، تصمیم گرفتم کارشناسی ارشد را در رشته‌ی روان‌شناسی تربیتی درس بخوانم. در حال حاضر هم دانشجوی ترم دوم این رشته هستم. دوست دارم وقتی دانش‌آموزانم به پایه‌های بالاتر می‌روند، مهارت‌های زندگی در آن‌ها نهادینه شده باشد. دو اصلی که در کلاس خیلی به آن پایبندم و از بچه‌ها می‌خواهم آن‌ها را رعایت کنند، دروغ نگفتن و مسخره نکردن دیگران است. آن‌ها به دلیل علاقه‌ای که به من دارند، سعی می‌کنند این دو اصل را رعایت کنند. هر ماه عنوان یک صفت شایسته را روی تخته‌ی کلاس می‌نویسم و از دانش‌آموزانم می‌خواهم که در طول ماه، از شخصی که آن صفت را داشته است نام ببرند. بعد از یک ماه آن شخص توسط خود دانش‌آموزان انتخاب می‌شود. لذا جای اعتراضی از طرف بقیه باقی نمی‌ماند.

● توصیه‌تان به معلم‌هایی که امسال وارد کلاس درس

می‌شوند چیست؟

۱. با بچه‌ها ارتباط برقرار کنند. لازمه‌ی ارتباط این است که آن‌ها را درک کنند. با هر کدام از آن‌ها، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و ظاهری‌شان، ارتباط برقرار کنند.
۲. معلم باید مراقب واژه‌هایی که به کار می‌برد باشد. گاهی اوقات ندانسته دانش‌آموزان را با واژه‌های نادرست ناراحت می‌کنیم.



تجربه‌ی اول

در درس سرگذشت دانه‌ها از بچه‌ها خواسته بودم با خود میوه بیاورند. تأکید هم کردم میوه‌ها را تکه نشده بیاورند، چون می‌خواهیم دانه‌هایشان را ببینیم. در فکرم بود که میوه‌ها را خودم برایشان تکه کنم و دانه‌ها را نشانشان دهم. صبح آن روز، قبل از ورود به مدرسه، چند نفر از مادران به مدرسه آمده و با خود چاقو آورده بودند. چاقوها را به من تحویل دادند و گفتند ترسیده‌اند چاقو را به دست دانش‌آموز بدهند! عده‌ای دیگر هم چاقو را در کیف دانش‌آموز گذاشته بودند و آمده بودند به من اطلاع بدهند چاقو در کیف فرزندشان است. من همان لحظه چاقوها را از کیف‌ها خارج کردم و به مادران تحویل دادم. در پی این ماجرا فهمیدم بچه‌های من تنها هشت سال دارند و من به‌عنوان معلم باید همه چیز را با جزئیات و خطرهایی که ممکن است آن‌ها را تهدید کند، برایشان توضیح دهم. من باید تأکید می‌کردم که خودم قرار است میوه‌ها را تکه کنم و آن‌ها اصلاً نیازی به چاقو ندارند.

تجربه‌ی سوم

در کلاس ممکن است با اتفاقات ناگهانی روبه‌رو شویم. لحظه‌ای که می‌خواستم صفحه کلید رایانه را از کمدی که دستگاه در آن قرار داشت خارج کنم، یک گربه از کمد بیرون پرید که ظاهراً از روز قبل آنجا مخفی شده بود. کل کلاس به هم ریخت. با اینکه خودم از گربه به شدت می‌ترسیدم، مدام بچه‌ها را به آرامش دعوت می‌کردم. با این حال می‌ترسیدم گربه دانش‌آموزی را چنگ بزند. بچه‌هایی که نمی‌ترسیدند، گربه را در کلاس دنبال می‌کردند. مجبور شدم کلاس را خالی کنم. این کار باعث ایجاد سر و صدا در راهروی مدرسه شد. هنگام بیرون پریدن گربه، من با وجود اینکه فریاد نزدم، کاملاً شوکه بودم. بچه‌ها این موضوع را از چهره‌ام متوجه شده بودند. فهمیدم که حتی با اینکه خودم را کنترل کرده بودم فریاد نکشم، اما حالت چهره‌ام همه چیز را لو داده بود!

تجربه‌ی چهارم

من فکر می‌کردم حتماً باید مبحثی که به یک فصل کتاب مربوط است، به ترتیبی که در کتاب آمده است در همان فصل توضیح داده و کار شود، در صورتی که مشاهده کردم معلمان دیگر مثلاً عدد نویسی را که به فصل چهارم ریاضی مربوط است، از فصل سوم شروع به تدریس کرده بودند. نظیر این کارها، اختلالی در کار معلم وارد نمی‌کند، بلکه کار آموزش و تدریس را آسان‌تر می‌کند.

تجربه‌ی دوم

عید نوروز بود. از بچه‌ها خواسته بودم برای روزی که قرار است با سفره‌ی هفت سین مدرسه عکس بگیریم، با روپوش تمیز و اتوکشیده و موهای مرتب بیایند. آن روز، من با دانش‌آموزانی مواجه شدم که موهایشان آغشته به مواد تثبیت‌کننده‌ی حالت مو (ژل، تافت و انواع اسپری‌های مو و ...) و مدل‌دار بود. بعد از مدرسه هم، دو سه نفر از مادران اظهار می‌کردند بچه‌هایشان روز قبل به آرایشگاه رفته و با همان موها خوابیده بودند. جالب بود که زنگ اول هم ورزش داشتیم و قرار بود زنگ دوم عکس بگیریم. بچه‌ها حاضر بودند به خاطر موهایشان ورزش نزنند. البته با همکاری معاون مدرسه، ابتدا عکس گرفتیم تا بچه‌ها با خیال راحت برای زنگ ورزش آماده شوند. هیچ وقت حتی فکرش را هم نمی‌کردم که مردان کوچولوی هشت ساله از حرف من این چنین برداشت‌هایی کنند و مانند یک نوجوان یا حتی جوان عمل کنند! این موضوع به من درس بزرگی داد که هرگز بچه‌ها را در هر سنی که هستند، دست کم نگیریم. کلام ساده‌ی ما می‌تواند برداشت‌های عجیب و غریبی در ذهن کودکان ایجاد کند.

